

وقتی همه قهرمان می شوند هیچ کس قهرمان نیست

مهدی طهوری

ادبیات و شعر و هنر ادامه یافت. فقط می خواندم و می خواندم و عطشم برای خواندن بی پایان می نمود... کتاب های بسیار خواندم. هزار و یک شب، کليلة و دمنه، افسانه های ایران و هند باستان، سرخ پوست ها، وایکینگ ها، چینی ها و عرب ها و... داستان ها و حرف های دنیای جدید: از مارک تواین و آسترید لیندگرن و همینگوی تا داستان های مصور تن تن و میلو و تا هدایت و نیما و ندوشن و...» با خواندن هر کتاب، دنیای جدیدی پیش رویم باز می شد. گویی که... (ص ۹).

از لحاظ ساختاری، ابتدای کتاب لطمه جبران ناپذیری به اثر زده است و به تبع آن، انتهای کتاب نیز نتوانسته است با وجود ارجاعات به متن، جمع و جور شود.

جدا از ابتدا و انتهای کتاب، یک مشکل ساختاری دیگر هم در این اثر توی چشم می زند. در فصلی از داستان، مبارزان مرد خائنی به نام «خومنکه» را دستگیر می کنند تا مبادا به کاخ اژدها راه یابد و اسرار آن ها را فاش کند. خومنکه موفق به فرار می شود و بار دیگر، مبارزان او را دقیقاً در پایتخت و در کاخ اژدها می بینند. با وجود این، نویسنده اصلاً توضیح نمی دهد که چرا خومنکه اسرار آن ها را فاش نمی کند و همه چیز طبق برنامه پیش می رود!؟

اردشیر از دنیای امروز، به ابتدای تاریخ سفر می کند و در دوران حکومت ضحاک (آژی دهاک ماردوش)، همراه مبارزان تا سرنگونی ضحاک به پیش می رود. این طرحی است که در ۲۲۴ صفحه کتاب «پارسیان و من، کاخ اژدها»، گسترش پیدا کرده است. فکر می کنم کم باشند کسانی که این کتاب را به دست بگیرند و با خواندن فصل اول، ترغیب شوند به سراغ فصل های دیگر هم بروند. ۲۵ صفحه نخست کتاب، پر از توضیحات و توصیفات اضافی است که حوصله خواننده را سر می برد و چه بسا خواننده با این گمان که این روند همین طور ادامه دارد، از خواندن منصرف شود.

نویسنده در این صفحات، ابهام و گره های ناگشودنی فراوانی جلوی پای خواننده می گذارد و حتی خودش هم نمی تواند تمام و کمال تا انتهای اثر به آن ها پاسخ بگوید. ای کاش نویسنده، داستان را از جایی شروع می کرد که واقعاً اتفاق می افتد؛ یعنی از همان دوران ماقبل تاریخ. اطلاعاتی که در ابتدای کتاب به خواننده داده می شود، اغلب دردی از داستان دوا نمی کند. حتی وقایع هم در این فصل ها کمکی به اثر نمی کند. به این قسمت توجه کنید: «مطالعاتم با کتاب داستان شروع شد و سپس با کتاب های ساده شده تاریخ، جغرافی،



عنوان کتاب: پارسیان و من «کاخ اژدها»
نویسنده: آرمان آراین
ناشر: نشر موج
نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۳
شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه
تعداد صفحات: ۲۲۴ صفحه
بها: ۲۱۰۰ تومان

آوایی منفرد و منزوی

مشکل دیگر این رمان، تک صدایی یا تک آوایی بودن آن است. ممکن است کسی بپرسد: مگر متنی که یک نفر نوشته است، خصوصاً به شیوه اول شخص، می تواند بازتاب بیش از یک صدا باشد؟ در پاسخ باید گفت: بله، می شود. البته نه در مقاله، بلکه در داستان و به ویژه رمان. در صفحه ۱۰۰ از جلد اول کتاب «ساختار و تأویل متن»، چنین می خوانیم:

«در رمان تک آوایی، صرفاً کلام راوی (یا مؤلف) یعنی آوایی منفرد و منزوی را می شنویم که بر فراز هر صدای دیگری قرار می گیرد و آن ها را هماهنگ می کند. هر چند مکالمه شخصیت ها را می شنویم، اما دست آخر تک گویی راوی یا نویسنده بر همه چیز مسلط است و نظارت دارد، اما در رمان های چند آوایی رابطه میان شخصیت ها از راه مناسبت نویسنده با شخصیت ها دانسته می شود. نویسنده در

مرکز قرار می گیرد و با رقت دل با شخصیت ها روبه رو می شود. در این حالت نویسنده بدل به چند آدم می شود.»

با این توضیح، اگر به سراغ رمان کاخ اژدها برویم، می بینیم که این رمان یک رمان تک صدایی است. اگر تمام حوادث این رمان در همان ابتدای تاریخ می گذشت، این موقعیت تک آوایی، تا حدودی قابل چشم پوشی بود، اما وقتی دو انسان از دو کرانه تاریخ، (ابتدا و انتهای زمان) با یکدیگر به یک گونه حرف می زنند، باورپذیری اثر زیر سؤال می رود؛ خصوصاً که گاهی قهرمانان باستانی به زبانی امروزی حرف می زنند. به این گفت وگوها دقت کنید:

«سرباز اول: آپسا خوموگ از این وضع راضی نیست.

سرباز دوم: گور پدر آپساخومگ که صبح تا شب می لمباند و ما باید برای راضی کردنش سگ دو بز نیم!

ایرج: انگار قرار بود کسی برای شان خبری بیاورد؛ یعنی یک جاسوس.

راوی: ای کاش اسمش را می بردند یا این که می آمد تا ما بتوانیم او را بشناسیم.» (ص ۶۲)

این متن، بنا به موقعیت خاصی که آفریده است، دست کم باید دو صدایی می بود، یعنی ما باید لااقل از طریق آن می توانستیم صدای امروز و صدای اسطوره را بشنویم. طرح بحث چند آوایی بودن یک اثر از نظر تئوری، بحثی

قرن بیستمی است، اما در نوشته های پیشینیان نیز می توان از آن سراغ گرفت. یکی از این نوشته ها که به تناسب متن پیش روی ما خوب است از آن یاد کنیم، شاهنامه است. فردوسی در شاهنامه، وقتی می خواهد نامه نوشتن اعراب را به نظم بکشد، می گوید:

به قرطاس مهر عرب بر نهاد

درد محمد (ص) همی کرد یاد

چو شعبه، مغیره بگفت آن زمان

که آید بر رستم پهلوان

و هنگامی که می خواهد نامه نوشتن ایرانیان به اعراب را بسراید، می گوید:

یکی نامه ای بر حریر سپید

بدو اندرون چند بیم و امید

دبیری خردمند بنوشت، خوب

پدید آورد اندر و زشت، خوب

بدیهی است که صدای شاهنامه در نامه

اعراب و نامه ایرانیان، صدای جداگانه ای است.

شیرمال توی کاسه ای جلوی تنور بود که هنوز از آن ها بخار برمی خاست. روی تاقچه ها در ظرف های مختلف، سیر، سرکه و چند نوع ترشی و شوری و زیر آن ها ظروف سفالی با لعاب آبی یا سرخ و قهوه ای قرار داشت. یک در چوبی، آشپزخانه را از پشت، به باغ بزرگ سبزیجات متصل می کرد.» (ص ۱۰۰)

این که امکان چنین فضایی در عالم اسطوره وجود دارد یا نه، کار یک اسطوره شناس است، اما حتی اگر وجود هم داشته باشد، نویسنده در باز آفرینی فضای ماقبل تاریخ، تنها به عناصر آشنا بسنده کرده و غافل بوده است که فروکاست فضای اسطوره ای به عناصر امروزی و ملموس، ممکن است صمیمانه باشد، اما از جذابیت اسطوره می کاهد.

توصیف روستاهایی که عیناً مطابق روستاهای ماست و مردمی که خلق و خوئی آشنا دارند، خواننده را از اسطوره غافل می کند.

نگاه خیر و شری و سیاه و سفید، باعث شده است که شخصیت میانه ای، یا به عبارت بهتر شخصیتی واقعی در رمان «کاخ اژدها» حضور نداشته باشد

نویسنده در باز آفرینی فضای ماقبل تاریخ، تنها به عناصر آشنا بسنده کرده و غافل بوده است که فروکاست فضای اسطوره ای به عناصر امروزی و ملموس، ممکن است صمیمانه باشد،

اما از جذابیت اسطوره می کاهد

اسطوره در دسترس است

نویسنده در این رمان، از حد روایت اسطوره وار و افسانه ای شخصیت ها فراتر می رود و با بیان جزئیات زندگی آنان، قالبی کاملاً امروزی را در کنار فضایی کاملاً قابل لمس و در دسترس قرار می دهد؛ آن قدر در دسترس که گاهی فراموش می کنیم به ابتدای تاریخ سرزمین ایران پا گذاشته ایم:

«کلبه زیبا و تمیز پیرزن، از پستی های گلدار و چند قالی پاکیزه و تعدادی شمعدان زیبا بر تاقچه های رنگارنگ و ظروف سفالی لعابدار سرخ و قهوه ای ترتیب یافته بود. پیرزن ما را به آشپزخانه برد. بوی نان داغ و کتجد کباب شده روی آن، همه آشپزخانه را پر کرده بود. آتش، در تنور سرخ و داغ می سوخت و چند قرص نان

در عوض در همین کتاب، توصیف شهر اهریمن زده پایتخت، با زنانی که کودکان بی صورت به دنیا می آورند، برقراری عدد سیزده (عدد اهریمن) به جای عدد هفت (عدد خدایان) و حلول شیطان در چهره های گوناگون، جذابیت اسطوره ای اثر را نمایان می کند. متأسفانه بخش هایی این چنین، در این کتاب اندک است.

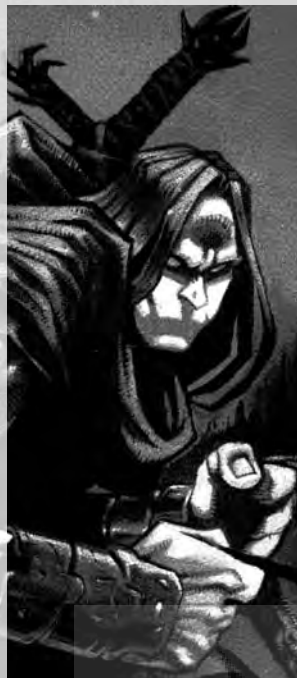
البته نباید از حق گذشت که فضاها و حوادث رمان، فضاها و حوادثی جذابند و هسته های تخیل داستان با فرهنگ ایرانی هماهنگی دارند. نویسنده به نشانه شناسی اسطوره ای توجه دارد و در بعضی قسمت ها، مثل توصیف شمشیری که مانا به راوی هدیه می دهد، نوعی ابهام لذت بخش اسطوره ای در

متن موج می‌زند. از قسمت‌های بسیار موفق داستان نیز توصیف اهریمن و جایگاهی است که او در آن زندگی می‌کند. اما باز هم حیف که نویسنده سریع نقاب همیشگی اهریمن را از چهره‌اش برمی‌دارد و قیافه او را تمام و کمال توصیف می‌کند.

با همه این تفاسیر، می‌توان نتیجه‌گیری کرد که کاخ اژدها می‌توانست رمان بسیار بهتری باشد اگر نویسنده از امکانات اسطوره‌ای خود بیشتر بهره می‌برد. راز، رؤیا، فضای جهان در آغاز تاریخ، باورهای انسان‌های اسطوره‌ای، مثلاً دوستی با جانوران و دانستن زبان‌شان، نمادگرایی اسطوره‌ای و مواردی از این قبیل، جای‌شان در این کتاب خالی است.

خیر و شر، خوب و بد، سیاه و سفید

این اثر هماهنگ با فضای اسطوره‌ای خود، درباره ابتدایی‌ترین چالش‌های بشری، یعنی خیر و شر است. همین نگاه خیر و شری و سیاه و سفید، باعث شده است که شخصیت میانه‌ای، یا به عبارت بهتر شخصیتی واقعی در رمان «کاخ اژدها» حضور نداشته باشد. این موضوع در فضای اسطوره‌ای می‌تواند پذیرفتنی باشد، اما نه رویکرد فعلی نویسنده که گفتم با بیان جزئیات زندگی در قالبی امروزی، فضایی کاملاً ملموس در اختیار ما قرار می‌دهد. ضمن آن که وقتی نویسنده در فضای امروز نیز سیر می‌کند. تغییری در نگاه سیاه و سفیدش دیده نمی‌شود و باز هم همان تقسیم‌بندی آدم‌های مطلقاً خوب و آدم‌های مطلقاً بد کاملاً حکمفرماست.



در کتاب، توصیف شهر اهریمن زده پایتخت، با زنانی که کودکان بی‌صورت به دنیا می‌آورند، برقراری عدد سیزده به جای عدد هفت و حلول شیطان در چهره‌های گوناگون، جذابیت اسطوره‌ای اثر را نمایان می‌کند.

متأسفانه بخش‌هایی این چنین، در این کتاب اندک است

کاخ اژدها می‌توانست رمان بسیار بهتری باشد اگر نویسنده از امکانات اسطوره‌ای خود بیشتر بهره می‌برد. راز، رؤیا، فضای جهان در آغاز تاریخ، باورهای انسان‌های اسطوره‌ای، مثلاً دوستی با جانوران و دانستن زبان‌شان، نمادگرایی اسطوره‌ای و مواردی از این قبیل، جای‌شان در این کتاب خالی است

کاری را می‌کند که اگر دیگری هم جای او بود، همان کار را می‌کرد. مشکل دیگر این «همگی قهرمان»، این است که پندارهایی آرمان شهری دارند و آدم‌هایی که هم رفتارشان و هم پندارشان آرمان شهری است، شخصیت‌هایی یک سوپه‌اند و آن قدرها جذاب نیستند. وقتی همه قهرمان می‌شوند، در واقع هیچ‌کس قهرمان نیست و همه از ارزش یکسانی برخوردارند و کسی بر دیگری برتری ندارد. باز هم اگر به منبع اسطوره‌ای ایران زمین، شاهنامه نگاهی بیندازیم، می‌بینیم که در شاهنامه هم این قدر آدم‌ها سیاه و سفید نیستند. شکست قهرمانان و به پایان رسیدن دوره آن‌ها، از تم‌های مکرر شاهنامه است و قهرمان جاودانه‌اش رستم، حتی یک روز هم آرام و قرار ندارد.

این جا اثری از یک قهرمان خسته و ناامید، یک مبارز ترسو یا انسانی شکاک و دو دل دیده نمی‌شود. به نظر می‌رسد هر کدام از این آدم‌ها

در این کتاب، از آن‌جا که آدم‌ها به خوب مطلق و بد مطلق تقسیم می‌شوند، قهرمانان و مبارزان همگی در یک ردیف قرار گرفته‌اند.